

خاطرات مسجد



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

سینه ائمه جماعات مساجد پر از خاطرات تلخ و شیرین از دوران اقامه نماز در مساجد مختلف است. بنده هم که تا الان 34 سال است در مساجد مختلف، پیشنماز بودم خاطرات زیادی از مسجد دارم که بعضی تلخ و بعضی شیرین است!

البته تعدادی از آنها فراموش شده است ولی تعدادی که در ذهنم باقی مانده بود را در این کتاب تقدیم خوانندگان می نمایم.

انشالله که مورد استفاده قرار گیرد.

زمستان 1401. کرمانشاه

خاطرات مسجد:::

نجات جوان معتاد

در یکی از شبها در مسجدی اقامه جماعت می کردم. جوانی که خانه آنها کنار مسجد بود پیش من می آمد و می گفت من به شما علاقه دارم!! این جوان هفت سال بود که معتاد بود. در هر حال ما با روی باز از ایشان استقبال می کردیم و ایشان بیشتر به مسجد می آمد. تا اینکه ایشان را تشویق به ترک کردیم و گفتیم درمان اعتیاد و حل همه مشکلات به روی آوردن به نماز بستگی دارد. ایشان در کمپی بستری شد و بعد از مدتی اعتیاد را ترک کرد و از نماز گزاران مسجد شد و کم سحرها که مسجد می امدم ،ایشان هم مسجد می آمد و نماز شب و قران می خواند.و اهل نماز جمعه شدند.

ایشان بعد از مدتی در مغازه ای مشغول به کار شد. و بعد یکسال کار، سال خمسی برای خود قرار دادند و اهل پرداخت خمس نیز گردید.

ایشان چند تا جوان را نماز خوان کرده اند.و چند ماه،پولی به عنوان رد مظالم می دادند که به فقرا پرداخت می شد.

در هر حال خداوند مهربان بوسیله نماز ایشان را نجات داد و در حال حاضر از نماز گزاران مسجد ما هستند.

تاسیس کانون فرهنگی شهید دانش

در مسجد محمدی اندیمشک نوجوانان و جوانان فراوانی حضور داشتند. لذا در سال 1372 کانون فرهنگی در این مسجد با کمک ارشاد اسلامی تاسیس شد. از جمله فعالیتهای این کانون، برگزاری کلاسهای مختلف درسی و غیر درسی و کلاسهای دینی و جذب نوجوانان و جوانان به مسجد بود که این برنامه ها اثرات بسیار خوبی بر تربیت دینی این عزیزان داشت.

ازدواج دو معلم:

در اندیمشک چند جوان از من خواستند در مسجد به آنها دروس حوزه را آموزش بدهم. قرار شد شبها بعد نماز عشاء این جلسه برگزار شود. با یکی از آن جوانان که معلم بود درباره ازدواج صحبت کردم و ایشان را تشویق به ازدواج نمودم. در نتیجه ایشان مشتاق ازدواج کردن شدند و با خواهرزاده ما که معلم بود ازدواج کردند. و زندگی خوبی دارند.

قضات پلدختر اهل نماز جماعت

اکثر شبها در نماز جماعت مغرب و عشا مسجد جامع پلدختر شاهد حضور دادستان و بعضی قضات بودیم و آقای بهاروند از قضات، دعاها و تعقیبات نمازها را می خواندند و این حضور در نماز جماعت آثار بسیار خوبی برای جامعه قضات و برای مردم خوبمان دارد.

دعای ندبه صحنه

در سال 1380 وقتی مدیر حوزه علمیه صحنه شدم، بعد از مدتی متوجه شدم در این شهرستان دعای ندبه برگزار نمیشود. لذا با همکاری حجه الاسلام ساجدی مسئول سازمان تبلیغات اسلامی و آقای تاج الدینی از جوانان مومن انجا، دعای ندبه را در مسجد جامع صحنه راه اندازی کردیم و در ابتدا بخاطر نبودن کمک ای مردمی، از خودمان برای صبحانه هزینه می کردیم و بعد از رفتن ما از صحنه این دعا ادامه پیدا کرد و اکنون بسیار باشکوه برگزار میشود.

(آقای تاج الدینی از افراد مخلص هستند و در دعای ندبه خیلی گریه می کردند)

شروع دعای ندبه 1394 در مسجد امیرالمومنین (ع) بلوار طاق بستان

همچنین وقتی در سال 1394 در مسجد امیرالمومنین (ع) بلوار طاق بستان نماز جماعت برگزار می کردیم از همان هفته اول دعای ندبه را برگزار کردیم و اکنون بعد از چند سال این دعای ندبه بسیار عالی ادامه دارد...

(نقش دعا در تقویت ایمان و در انسان سازی و در مبارزه با تهاجم فرهنگی، خیلی مهم است لذا ما در شهرهایی که بودیم تلاش می کردیم دعای ندبه، خوب و عالی برگزار شود. و خود من در همه جلسات ندبه بی وقفه شرکت می کردم. حتی یک هفته غیبت نمی نمودم. و کسانی را که اهمیت به شرکت در دعای ندبه نمی دهند و خواب را بر دعای ندبه ترجیح می دهند در خسارت بزرگی می دانم که در عالم دیگر متوجه این خسارت خواهند شد.)

چهار سال تایید کنید مسجد بودم!

شبى شخصى در مسجد پيش من امد و گفت گفت تايد كنيد من چهارسال است مرتب مسجد مى آيم! گفتم من اولين بار است شمارو مى بينم چه جور تايد كنم؟ گفت خب من چوپانم نمى توانم مسجد بيايم!ولى براى اينكه به عنوان بسيجى فعال باشم نياز به اين تايد دارم. گفتم من دروغ نمى توانم تايد كنم! واز ايشان اصرار و...

و چند مورد اين جورى داشتيم كه افرادى كه حتى يكبار نماز جماعت مسجد نيامده بودند انتظارداشتندبراى انها تايد كنيم كه اهل مسجد هستند!

عبدالستار

يکى از افرا نيكوکار عبدالستار از مومنين عراقى ساکن کرمانشاه هستند كه باني خانه عالم مسجد اميرالمومنين طاق بستان شدند. و بارها به مسجد و افراد فقير کمک نموده اند. براى توليد ماسک در ايام بيمارى کرونا چند ميليون تومان کمک کردند. و براى مسجد ما گنجى هستند. و ايشان با خدا معامله نموده اند.

همچنين گنج دوم مسجد ما اقاي کودينى هستند كه همه کارهاى تاسيساتى و لوله کشى و سرويس کولر و تعميرابگرمکن و جوشکارى و غيره را رايجان انجام مى دهند. كه ايشان هم نعمت بزرگى براى مسجد مى باشند.

خواندن دعای افتتاح در ماه مبارک رمضان سنت بسيار عالى

در مینودشت استان گلستان مدتی مبلغ بودیم. رسم های خوبی داشتند از جمله

در ماه مبارک رمضان، ابتدا افطار می کردند بعد مسجد می آمدند. اول نماز جماعت مغرب و عشا خوانده میشد. بعد شخص خوش صدایی دعای افتتاح را می خواند. بعد ما منبر می رفتیم. بعد از منبر جزء خوانی قرآن کریم شروع میشد. و مردم تا آخر مراسم مسجد می ماندند

عقد با واتساب!

یکی از نمازگزارهای ما در تهران افغانی بود. یه روز گفت مشکلی دارم. گفتم چیه؟ گفت پسر سوئد است می خواهد با دختر فامیل ما که اونم اونجاست عقد کند هرچی می گردند روحانی پیدا نمی کنند تا عقدشان را بخواند

گفتم بعد از نماز مغرب و عشا در جایی در سوئد جمع شوند من از طریق واتساب عقد رو میخوانم همین کار را کردند و من ابتدا ب مشاهده داماد از پسر و کالت گرفتم بعد نوبت به دختر رسید. ایشان پدر نداشت برادرش بود گفتم مهریه چقدر؟

گفت 70 سکه. گفتم اهل بیت فرموده اند مهریه کم باشد برکت دارد. گفت اهل بیت گفته اند؟ گفتم بله. گفت پس 14 تا. چون اهل بیت گفته اند

در خواستگاری ها این نکته تذکر داده شود که مهریه را کم بگیرند والا احتمال دارد باعث کینه و مشکل شود

. می گفت از قرآن خواندن شما خوشم می آید..

در لاهیجان همیشه یکساعت قبل نماز ظهر و مغرب، قران می خواندم (چون باید هر سه روز یک قران ختم می کردم) شخصی امد گفت من از قران خواندن شما خوشم می اید. در مساجد دیگر هم این رویه را داشتیم و داریم .

اینکه روحانی و امام جماعت ساعتی قران تلاوت کند اثار مثبتی دارد و دیگران یاد می گیرند که قران تلاوت کنند. و بارها دیدیم که افرادی وقتی دیدند ما همیشه قبل نماز ظهر و مغرب در حال تلاوت قران هستیم انها هم تشویق شدند و قران برداشتند و تلاوت می کردند.

نماز صبح شیر می دادیم...

شش سال در مسجد جامع پلدختر پیشنماز بودم. صبح ها به نماز گزارها شیرداغ می دادیم. در مسجد امیرالمومنین کرمانشاه هم مدتها شبها شکلات می دادیم. بعدا بجای شبها، ظهرها سیب به نماز گزارها می دادیم!

بچه های مسجد رو شنا می بردیم...

در مسجد قمر بنی هاشم سنقر یکسالی امام جماعت بودم. در تابستان نوجوان هارو سوار می کردیم و به رودخانه نزدیک شهر می بردیم تا شنا کنند.

همچنین در صحنه که بودیم از مجتمع کمیته امداد سهمیه مساجد گرفتیم و نوجوان های مساجد رو به استخر مجتمع می بردیم.

دوست خیانتکار!

یک روز غروب در مسجد بودم که آقای با گریه پیش من آمد و گفت چند روز است خورد و خوراک بر من حرام شده است. علت را پرسیدم گفت دوستم به من خیانت کرده و با زخم ارتباط نامشروع داشته است! حالا من با دوتا بچه که از زخم دارم چه کنم؟ آیا طلاقش بدهم؟ یا راه دیگری؟ گفتم الان وضعیت زنت چه جوریه؟ گفت از پشیمانی و ناراحتی دوباره خودکشی کرده است و الان یک نفر را گذاشتیم تا مراقبش باشد تا خودش را نکشد.

گفتم اگر واقعا پشیمان شده او را به حرم امام رضا علیه السلام یا حرم فاطمه معصومه ببرید و قسمش بدهید دیگر خیانت نکند و با او زندگی رو ادامه دهید.

بعد از ازدواج مسجد نیامد!

در یکی از شهرها یکی از نمازگزارها مرد مومنی بود که همسرش مرحوم شده بود و همیشه مسجد می آمد. تا اینکه ما ایشان را تشویق کردیم زن بگیرد. او بعد از مدتی ازدواج کرد و دوباره متاهل شد. اما دیگر مسجد نمی آمد. روزی در مغازه اش رفتم و گفتم چرا مسجد نمی ایی! گفت تازه دارم مزه زندگی را حس می کنم!

بعد از گرفتن هدیه نماز جماعت نیامد!

در یکی از شهرها در فاطمیه نماز جماعت برگزار می کردیم. نوجوانی بود همیشه با مادرش نماز می آمد. بعد از یکسال من برای تشویقش به ایشان یک تبلت هدیه دادم

با رنش امد گفت زنم می خواهد چادرش را بردارد..

جوانی با خانمش به مسجد مراجعه کرد و به من گفت خانمم چادری است ولی می خواهد مانتویی شود. شما باش حرف بزن. از خانم پرسیدم چرا می خواهی چادر رو کنار بذاری؟ گفت میخوام پیاده روی طاق بستان برم یا وقتی مهمان میاد چادر مزاحمم هست! گفتم خب ما انواع چادر داریم! چادر دانشجویی! چادر عربی! و... چادری که راحتی را سر کن و هیچوقت دست از چادر برندار!

اذان گوش خراش خادم میتودشت...

در مسجدی در مینودشت پیشنهاد بودم. خادم پیری داشت که اذان می گفت . انقدر صدایش بد بود که شاید زن حامله می شنید سقط می کرد! موقع جماعت هم در نماز شرکت نمی کرد و گوشه ای فرادا نماز می خواند!

مسجد امام حسن ستقر..

در مسجد مذکور نماز صبح با جمعیت بیش از پنجاه نفر اقامه می شد. در زمستان افرادی از آن سر شهر تو برف و سرما می آمدند تا در نماز جماعت صبح مسجد شرکت کنند و از جهت شلوغی جمعیت نمازگزار این مسجد شاید در استان بی نظیر بود. البته هر روز صبحانه نان روغنی و چایی می دادند.

تو نورآباد راننده گفت برف آمده در باز نمیشه..

در شهرستان نورآباد صبح ها مسجد امام حسین برای اقامه جماعت می رفتیم. راننده ما سراغمان می آمد و باهم مسجد می رفتیم. یک شب برف زیادی آمد. موقع نماز صبح راننده گفت در خانه بخاطر

برف زیادی که آمده باز نمیشود. من هم ناچار به ماشین گشت پلیس گفتم که سر راه گشت زنی را مسجد ببرند. آنها هم آمدند و سوار شدیم. سر راه یک سربالایی بود که ماشین سمند پلیس نتوانست در برف از آن بالا برود لذا برگشتیم و از مسیر دیگری مسجد رفتیم.

دستگیری کفش دزد!!

مدتی بود کفش نمازگزاران مسجدی که در آن اقامه جماعت می کردیم می بردند. مثلاً جوانی تازه کفش نو خریده بود و مسجد ما برای نماز جماعت مغرب و عشاء آمده بود همون شب اول کفشش رو بردند! و باعث ناراحتی ایشان و ما گردید. من به چند نفر از جوانهای مسجد گفتم از فردا شب کمین بگیرید ببینیم چه کسی کفش هارا می دزدد!! چند شب کمین کردند عاقبت شبی گفتند دزد را گرفتیم. دو تا نوجوان بودند! من انها را سوار ماشینم کردم و تحویل کلانتری دادم. ولی همان شب والدین آنها آمدند و با التماس درخواست ازادی انها را کردند عاقبت رضایت دادیم و با گرفتن تعهد انها ازاد شدند و دیگر کفشی دزدیده نشد!

آب نخود!

در یکی از شهرهای شمالی که بودیم شبی به مسجدی رفتیم. بعد از نماز گفتند بمانید اطعام داریم. ما هم نشستیم. بعد سفره انداختند و کاسه هایی جلو مردم قرار دادند که در آن آب نخود بود. و یکی از هیات امناء مسجد گفت از زمانی که آب نخود می دهیم جمعیت نمازگزارمان دو برابر شده است!

سبزی غذا به مسجد..

در محرم هر شب مردم روستا غذایشان را داخل مجمع گذاشته در مسجد در کنار هم می خورند!

در یکی از شهرهای شمالی شبی برای سخنرانی محرم به روستایی رفتیم. رسم عجیبی داشتند! هر مردی وارد مسجد میشد یک سینی و مجمع غذا همراه داشت. بعد از سخنرانی وقتی نوبت به شام شد. هر کسی سرسینی خودش نشست و با فرزندان خود مشغول خوردن شد. حالا یکی برنج و خورشت داشت می خورد. یکی آش میخورد. یکی غذای دیگری! من به انها عرض کردم این جور غذا آوردن و خوردن! کار درستی نیست! باید یه سفره بیاورد و همه از یک غذا بخورند والا این هنر نیست هر کسی غذای خودش را از خانه به مسجد بیاورد و خود بخورد!

عزای عمومی!

مدت کوتاهی در مسجد یکی از شهرها اقامه جماعت می کردیم. بعدا بدلیل مشکلاتی تصمیم گرفتیم از آن شهر برویم. مردم از این تصمیم ناراحت شدند و یکی از هیات امناء گفت اگر من مرجع بودم امروز را عزای عمومی اعلام می کردم!!

مردم چقدر به روحانیت محبت دارند مخصوصا در کرمانشاه...

چند سالی هست امام جماعت مسجدی در کرمانشاه هستیم. مردم خیلی به ما محبت دارند البته هر چقدر میگذرد محبتشان بیشتر میشود.. مثلا فصل انگور می بینیم همسایه ای برایمان از درخت خودش انگور آورده است. دیگری از باغشان چغندر قند می آورد. یکی مرغ می آورد. یگی کلوچه محلی. یکی پاکت پول می دهد و می گوید این برای مصرف خودتان است نه مسجد. یکی نان می آورد. یک

نفر که کارهای تاسیساتی بلد هست هر دفعه شیرابی خراب می شود ابگرمکن مشکل پیدا می کند. نیاز به نصب وسله ای روی دیوار هستیم و..ایشان می آید و مجانی کارها را انجام می دهد حتی قطعه ای لازم است خودش میخرد و...شخصی از نمازگزارها وقتی دید ما مستاجر هستیم آمد و بالای پایگاه مقاومت یک خانه عالم درست کرد که ما الان اونجا ساکن هستیم. هم پول داد هم خودش کارگری می کرد درحالی که ایشان بازنشسته لشکر بدر جناب سرهنگ عبدالستار سراجی هستند... یک بار پولی لازم داشتیم به یکی از نمازگزارها گفتیم قرض می خواهیم. کارت پولش داد گفت گفت برو خودپرداز هرچقدر لازم است بردار! بردم و دیدم ده میلیون موجودی دارد. من شش تومن لازم داشتم برداشتم. وقتی کارت را به ایشان برگرداندم و گفتم ده تومن داشت شش تومن برداشتم. ناراحت شد و گفت چرا همه اش را برنداشتی. گفتم لازم نداشتم.

انشالله ما بتوانیم جواب محبت های مردم را با خدمت خالصانه بدهیم.

خواب یکی از نمازگزاران

8 سال در اندیمشک مبلغ بودم. یک روز ایه الله جزایری امام جمعه اهواز در مسجد ما آمدند و نماز ظهر و عصر را اقامه کردند. من و حاج اقا نهاوندی (امام جمعه اندیمشک) پشت سر ایشان در صف اول بودیم. بین دو نماز یکی از مومنین آمد و گفت دیشب خواب دیدم امام خمینی اینجا آمده اند و من از ایشان پرسیدم این دو نفر (بنده و حاج اقا نهاوندی) بر حق هستند؟ و امام خمینی گفتند بله و شما دو نفر را تایید کردند!

هیچوقت ناامید نشوید!

در مسجدی پیشنماز بودم. تعدادی از نوجوان های مسجد در اقامه نماز کمک می کردند مثلاً تکبیر و اذان و دعای بین دو نماز را انجام می دادند. بعد نماز قرآن ها یا کتابهای دعا رو بین مردم پخش می کردند و..

یک شب چند نفر از آنها با هیجان پیش من آمدند و گفتند یادتان هست به ما گفتید هیچوقت ناامید نشوید؟ ما غروبی با چند نفر که از ما بزرگتر بودند مسابقه فوتبال دادیم و انها را بردیم! چون ناامید نبودیم. و این بخاطر حرفی بود که شما به ما زدید که گفتید هیچوقت ناامید نشوید!

گوشیش دزدیدند دیگه مسجد نیامد..

یکی از هیات امناء مسجد همیشه نماز صبح می آمد ولی تو مسجد گوشیش رو دزد برد دیگه مسجد نیامد با اینکه خانه اش دیوار به دیوار مسجد هست! و ایشان ثروتمند هستند اما بخاطر یک گوشی خود را از سعادت محروم کردند!

دو چرخش دزد برد....

یکی از جوانها همیشه نماز صبح مسجد می آمد و اذان می گفت و دعا می خواند. خیلی جوان خوبی بود. وقتی صبح مسجد می آمد دو چرخه اش رو داخل حیاط می گذاشت. یک روز بعد نماز صبح دیدیم دو چرخه اش را دزد برده البته خودش هم کوتاهی کرده بود قفل نمی کرد. دیگه از فردا ایشان مسجد نیامد! که نیامد! اگر چه دزد مقصر بود که با دزدیدن گوشی یا دو چرخه باعث شد اینها از مسجد سرخورده بشوند ولی از طرفی جایگاه مسجد نزد بعضی انقدر کم اهمیت است که با یک مشکلی، از مسجد دور میشوند! و خود را برکات مسجد محروم می کنند.

خادم های بی نماز..

در طول سالها امامت جماعت در مساجد مختلف در بعضی مساجد خادم مسجد نماز نمی خواند و بی نماز بود. البته هیأت امنای مقصر بودند که این افراد را به عنوان خادم مسجد جذب می کردند. و این بی نمازی خادم باعث مشکلاتی میشد. مثلاً موقع نماز داخل صحن مسجد نبود و اگر به ایشان نیاز بود مشکل میشد تا پیدایش کنند. یا باعث میشد رغبتی به خدمت در مسجد نداشته باشد و به زور بعضی کارهای مسجد رو انجام می داد و....

ما یتیم شدیم...

در مسجد محمدی اندیمشک هشت سال امام جماعت بودم. گاه سفری پیش می آمد و چند روزی مسجد نبودم بعضی نمازگزارها می گفتند شما سفر رفتید ما یتیم شدیم!

پدر می گفت برو منبر..

در سن دوازده سالگی بودم که به همراه پدرم به روستایی در ملایر هجرت کردیم و سه سال آنجا بودیم که پدرم روحانی آن روستا بودند.

بعضی شبها که پدرم باید منبر می رفتند ناگهان و بدون مقدمه می گفتند شما منبر برو!

و من منبر می رفتم و مطالبی دینی برای مردم می گفتم. که در آن روستا بدلیل تند و پشت سرهم سخنرانی کردن، کم کم نزد بعضی از مستمعین به شریعتی دوم معروف شدم!

از مساجد لاهیجان سرکشی..

به عنوان امام جمعه گاه از مساجد شهر لاهیجان سرکشی می کردیم. در سال 1392 مسجدی که مرحوم حجه الاسلام نجفی پیشنهاد انجام بودند سرکشی داشتیم. من از ایشان پرسیدم شما چند سال است اینجا اقامه جماعت می کنید؟ فرمودند شصت و سه سال است!

مسجد دیگری بود که پیشنهاد آن گفت خودم پنجاه سال قبل این مسجد را ساختم و پنجاه سال است پیشنهاد اینجا هستم.

سرکشی شبهای احیا...

در ایام امامت جمعه یکی از برنامه های ما در شبهای احیاء، سرکشی از مساجد روستا به همراه بعضی مسئولین بود. مثلاً ساعت دو شب می رفتیم فلان روستا و در مراسم احیا آنها چند دقیقه ای می ماندیم و احیاناً سخنرانی هم می کردم. نکته جالب اینکه مساجد روستا همه احیا داشتند حتی مساجدی که روحانی نداشتند خودشان احیا گرفته بودند و اکثراً جوانها بودند

امام حماعت سیلی زد

یکی از خاطرات تلخ مربوط به پیشنهاد مساجد ما در قم هست. ایشان که روحانی خیلی خوبی بودند بدلیل کهولت سن (بالای هفتاد سال سن داشتند) و شاید کم شدن هوش و حواس، گاه حرکاتی از ایشان سر میزد که بعضاً ناراحت کننده بود. از جمله شبی قبل نماز یک نفر روحانی با فرزندش مسجد آمدند و این روحانی نزد پیشنهاد رفت و گفت اجازه بدهید پسر بین دو نماز دعای سلامتی امام زمان علیه السلام را بخواند. پیشنهاد سری تکان داده بود و این روحانی گمان کرد پیشنهاد که مرحوم سبزواری بود قبول کرده. بین دو نماز پسر نوجوان بلند شد و شروع به خواندن دعا کرد. ناگاه پیشنهاد بلند شد و رفت و یک سیلی به گوش اون پسر زد که او به گریه افتاد و این حرکت خیلی بد پیشنهاد

باعث تعجب و ناراحتی مردم شد. ولی مردم چون او را دوست داشتند اعتراضی نکردند. به نظر من ایشان گاهی توهم می کردند که مثلا این نوجوان، شلوغکار است! و عمدی این کار را نکردند.

همچنین شبی پشت سر ایشان نماز می خواندیم ناگاه در سجده گفت: یک نفر امد مهر مرا برد! همه.. فرادا کردیم. بعد نماز گفتیم حاج اقا مهر شما که سر جایش است؟ گفت نه یک نفر امد مهر مرا برد!

خداوند هیچ امام جماعتی را دچار زوال عقل و الزایمر ننماید انشالله.

اهل روستا با عبا مسجد می آمدند!

روستایی در ملایر هست بنام علی اباد دmq! هفت تا مسجد دارد! در حالی که بعضی شهرستان ها در شهر دوسه مسجد بیشتر ندارند!

من در علی اباد دmq در یکی از مساجد بمناسبت درگذشت خانمی منبر رفته بودم

دیدم عده ای از روستاییان که پای منبر بودند عبا دارند! و با عبا به مسجد آمده بودند.

معلوم بود که اینجا علما زیاد تردد داشتند و مردم از جاهای دیگر بیشتر اهل مساله و رساله و احکام و دین هستند.